

الف. منصور اوجی (متولد ۱۳۱۶، شیراز) تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رساند. سپس در رشته‌های فلسفه و علوم تربیتی و نیز زبان و ادبیات انگلیسی درس خوانده؛ دانش‌سرای عالی [دانشگاه تربیت معلم بعدی]، دانشگاه شیراز. سال‌ها به تدریس در زمینه تحصیلی‌اش پرداخته. هنوز هم می‌پردازد.

سروده‌هایش از دهه ۱۳۳۰ به بعد، به استمرار در مطبوعات ادبی و دفترهایی مستقل نشر یافته. طبیعت و ابدیت، دو دغدغه مهم ذهنیت شاعرانه وی است. بدان توجه‌ها شده. این دفترها و مجموعه‌ها را از وی می‌شناسیم: باغ شب (۱۳۳۳)، شهر خست (۱۳۳۶)، خواب و درخت و تنهایی زمین (۱۳۳۹)، این سوسن است که می‌خواند (۱۳۳۹)، مرغ سحر (۱۳۵۷)، شعرهایی به کوتاهی عمر (۱۳۵۸)، صدای همیشه (۱۳۵۹)، کوتاه مثل آه (۱۳۶۸)، حالی است مرا (۱۳۶۸)، در روشنائی صبح (منتخب شعر استان فارس + مجموعه‌ای از سروده‌های شاعر: مرا بشنوید، ۱۳۷۰) و هوای باغ نکرديم (برگزیده‌ای از شعرها، به انتخاب هوشنگ گلشیری، ۱۳۷۲).

ب. دفتر سبزه‌ها، چون دیگر مجموعه‌های شاعر، دفترهایی است معطوف به شعر، طبیعت، عشق، اندوه و مرگ. با دفتر میوه‌ها، لحظه‌ها و ذهنیت شاعرانه و سلوک معنوی شاعر را از نظر می‌گذرانیم. از لحظه‌های شاعر تا ابدیت خیال‌های شاعرانه راهی نیست. اگر گاه هست، می‌توان آن را به روشنائی و نوری که در سروده‌هایش به دید می‌آید، فرو گذاشت. یا نادیده گرفت. این نور و آن ابدیت، شعرها را از اندوه‌ها و

دل‌زدگی‌های غالب روشن‌فکرانه دور می‌کند. این، شاید یکی از نخستین نکته‌هایی است که در بررسی قطعه‌های گوینده باید به دید آورد. از این موضوع، به نکته‌ای دیگر هم می‌توان رسید. گردش‌های ذهنی و زبانی اوجی میان عشق، شعر، مرگ و طبیعت به جریان است. خوش‌باشی‌ها و شادخواری‌ها و سرزندگی‌هایی لطیف را می‌شود در این گردش‌ها یافت. کمی از حافظ، کمی از خیام، مهربانی و نکته‌سنجی در مجموعه‌ای از زندگی نمود می‌یابد. در لحظه‌هایی چهره‌نومیدی هم آشکاری می‌یابد. اما این نومیدی، اغلب بیان‌شکلی از حسرت‌های روح است. آن هم از دور. و با سایبانی بز چشم‌ها. و اهمه‌هایی نیست که خواننده را به برزخ رنج و سکون بکشانند:

– «لانه این پنجره  
نه این شکوفه نارنج  
و نه این گنجشک صبح  
هیچ‌کدام به تنهایی کفایت شعری را نمی‌کنند،  
هیچ‌کدام  
که سراپا، چشم باید و هوش  
چشم به راه تلنگری، بی‌گاه، بر رگ جان»  
[دفتر میوه‌ها، ۲۰]

– «هر شعر خوش‌گلی‌ست  
می‌پرسی از زبان و من از خاک گویمت  
چون خاک، هر زبان  
این در گل است زنده و آن در سرود تو  
(یعنی کلام شاعر)  
مرده است خاک، مگر که به جایی رسد کز آن  
دیگر گلی به زیر چنین تاق، نشکند  
و مرده هر زبان  
آن دم که واپسین سرود سرایش خوراک خاک»  
[دفتر میوه‌ها، ۲۸]  
بادل‌بستگی وسیع به زندگی و خاطره‌های انسانی،

نوعی زیست‌نگاری لحظه به لحظه پیش کشیده می‌شود. از دوردست خاطره‌های انسانی هم نشانه‌هایی می‌توان یافت. اما اغلب، گام‌های شاعرانه حاصل سیری ذهنی در روزگار ماست. زندگی و حس‌های شاعرانه بر قلمروی اندیشگی‌ها برتری می‌یابد. البته ایده‌هایی که شاعر به هم‌سخنی با آن‌ها رغبت دارد. ایده‌هایی است کهن، گاه بش کهن. اما حس‌های شعری، در برابر مفاهیم کلی، هرگز رنگ نمی‌بازد. به انعطاف، راهی را در دل کلام می‌جویند. به ابدیت هم می‌رسد. هر چند، گاه چون ماهی لغزانی از کف می‌گریزد. بنه هر روی، بهره‌هایی زیبا و خیال‌انگیز از رومانتیسیسم را نباید در سروده‌های وی به فراموشی سپرد:

– «می‌آید از کجای جهان، از کجای جان؟  
معلوم نیست!  
اما به ناگهان، می‌آید  
تا رد خنجش را بگذرد  
و حمله می‌برد به چهره‌ات این تیغه شیار  
مثل هجوم سار، به رؤیای کودکان  
مثل هجوم سار  
گرد ملال»

[دفتر میوه‌ها، ۱۱۲]  
– «جای را به زیر سایه درخت‌ها  
جای را به ضلع غربی حیاط  
جای را به عصر می‌برند  
خیره در گذشته‌ها  
خیره در دهان مرگ  
آب را خطاب می‌کنند  
خاک را خطاب می‌کنند و  
عطر را»  
[دفتر میوه‌ها، ۱۱۳]  
صورت‌هایی از شهود آنی در ذهن و زبان روی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# شاعری با شیراز عصرهای تابستانی‌اش

می‌دهد. گاه با باورهای کودکانه به رازهای جهان پیوند می‌یابد. به هر روی، نمی‌توان نادیده انگاشت که سادگی‌های شعری او جوی، از دل دشواری‌ها و پیچیدگی‌های کلامی و ذهنی بیرون آمده. نیکی کار در این است که دل‌مشغولی‌های دیگر، از جمله شکل انتزاعی زبان، هرگز خدشه‌ای به آن هسته نخستین وارد نکرده. بی‌تردید سروده‌هایی از این دست را باید از یک محور حس و فکر، تحلیل و داوری کرد. محوری که به لحاظ سنت ادبی، اغلب یک بیت یا حتی یک مصراع نام می‌گرفت. در شعر جدید، کلمه‌های حس و فکر نخست، میان سطرهایی چند منتشر می‌شود. سطرهایی که در اشعار منصور او جی، شعرهایی است کوتاه. گه گاه بازتاب آغاز بیت یا مصراع به پایان شعرهایش هم تداعی می‌یابد:

— می‌باشی که تا گلی ز ما بویی  
از سینه خاک  
ما آمده‌ایم تا که برگردیم  
تا سینه خاک»

[دفتر میوه‌ها، ۱۴۲]

«شعر»، خود نیز از جمله دغدغه‌های پیوسته شاعر است. بدین جهت، سروده‌های او و بیژن جلالی (۱۳۷۸-۱۳۰۶) را می‌توانیم در کنار هم قرار دهیم. از قضا، اقلیم‌های معنوی این دو نیز از هم دور نیست: ابدیت، طبیعت، منتهی جلالی، به تک‌گویی‌هایی مناجات گونه می‌رسد، آهسته و آرام. اما کلمه‌های او جی، از دل هیجان‌های ذهنی می‌گذرد، پرشور و بی‌قرار:

— «کودکان، از گذر خاطره می‌آیند  
و به دنبال گلی گم شده می‌گردند  
ماه را، می‌بینند  
سیب را، می‌چینند  
آب را می‌نوشند

دلو را با لگدی در کمر چاه می‌اندازند  
جغد را خواب می‌آشوبند  
و تو می‌پرسی از خویش پس از بیداری در صبح  
خزانی بس دور:  
راستی را چه گلی بود گلی فندق؟»

[دفتر میوه‌ها، ۱۴۶]

و این، زیباترین شعر این دفتر است. شعری که می‌تواند آشنا را غریب کند. و غریب را آشنا. جهان شاعرانه‌ای که از پس این شعر آفریده می‌شود، از یک فرآیند ذهنی پیچیده برآمده. بی‌آن که تمایلی به تجرید را بنیاد نهد. یا به نمود بگذارد. در مقابل، گذرهایی چند به شعر بی‌وزن، اندکی ما را از فضای معهود سروده‌های او جی دور می‌کند. شاید از آن رو که وزن و موسیقی، به شکلی در هم تنیده، جزئی از قلمروی ذهنی — زبانی شاعر و ایده‌های او شده. و گسیختن از آن، به هیچ روی آسان نیست. البته ظرافت‌های نگاه شاعرانه، هم‌چنان در شعرها حفظ شده:

— «دیگر بار، کودکانه، به کشف جهان می‌آییم

شور سفید را می‌چشیم  
روشن روان را می‌نوشیم  
گرد سرخ را دندان می‌بریم  
و پرندۀ صبح را می‌شنویم  
و نام می‌گذاریم  
نمک را  
آب را  
سیب را  
و گنجشک را  
و می‌رویم، تا دیگر بار جهان به کشفمان برخیزد  
در دیاری دیگر  
و در کودکی  
دیگر»

[دفتر میوه‌ها، ۱۸]

شعرهای منصور او جی و زادگاهش، شیراز به شکلی غریب به یک دیگر پیوسته شده‌اند. برای من تصور شیراز پس از ۱۳۴۰ بدون او جی، و او جی شاعر بدون شیراز بسیار دشوار است. بهتر است بنویسم ناممکن. او شاعری است که از شهر خود الهام‌ها می‌گیرد. شهرش را زندگی می‌کند. از زادگاه خویش دل نمی‌کند. مثل یک هم‌شهری بسیار بزرگ: حافظ. لحظه‌ها و «آن»‌های شیراز، شعرهای گوینده را به رغم «نو» بودن به دامان «قول و غزل» می‌بزد. از آن سوی، ردّ این «قول و غزل»‌ها را می‌شود به راحتی تا شیراز عصرها و عطرها نرنج و «صندلی‌های راحتی کنار چمن» بی گرفت. تا ردّ ممتد خانه‌های پُر لِهجه و پُر درخت:

— «سپید و پنجه‌پر و خوش

شکوفه‌هایش

بگو که ماه بتابد

— بر این شگفتی رفتار —

بر عطرهاش

شکفته شادتر از سبز

به پیش چشم تماشا:

درخت شرقی نارنج

درخت شهرۀ شیراز»

[دفتر میوه‌ها، ۱۳۳]

منصور او جی و شعرهایش: شاعری با شیراز عصرهای تابستانی‌اش.

در نخستین دوره جشن فرهنگ فارس که از طرف اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس در تالار حافظ در شیراز برگزار گردید بهترین‌های نشر فارس معرفی شدند. در زمینه شعر امروز کتاب شاخه‌ای از ماه اثر منصور او جی با دریافت لوح سپاس و تندیس سرو بلورین بهترین کتاب شعر سال شناخته شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

کامیار عابدی

دفتر میوه‌ها

منصور او جی

انتشارات نوید، شیراز، چاپ اول، ۱۳۷۹



دفتر میوه‌ها  
منصور او جی